

بررسی مؤلفه‌های فرهنگی مرزبان نامه و تطبیق با مفاهیم شهروندی نوین با رویکرد توسعه فرهنگ شهروندی بر مبنای مدل اینگلهارت

مژده هاشمی^۱، عبدالله مقامیان زاده^{۲*}، مسعود خردمند پور^۳، علی زاهد^۴

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران

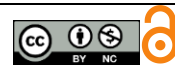
۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: a.maghamianzade@gmail.com

چکیده

هدف اصلی این پژوهش، استخراج مفاهیم و مؤلفه‌هایی است که در تقویت فرهنگ شهروندی و ترویج رفتارهای مدنی و مسئولانه در جامعه امروز می‌تواند نقش آفرین باشد. در تبیین چارچوب نظری پژوهش، از دیدگاه‌های رونالد اینگلهارت درباره تحول ارزش‌ها و گذار از ارزش‌های مادی به فرامادی بهره گرفته شده است؛ به‌ویژه تأکید وی بر نقش فرهنگ و ارزش‌های درونی‌شده در شکل‌گیری الگوهای مشارکت اجتماعی، اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی. بر این اساس، با تطبیق مفاهیم استخراج‌شده از متون کلاسیک با مؤلفه‌های شهروندی نوین (نظیر مسئولیت‌پذیری، مشارکت اجتماعی، احترام به قانون، مدارا، انصاف و حقوق متقابل فرد و جامعه) و نیز با توجه به نظریه تحول ارزشی اینگلهارت، تلاش شده است پیوندی نظری میان میراث ادبی اخلاقی گذشته و الزامات فرهنگی جامعه معاصر برقرار گردد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که متن کلاسیک مورد بررسی (مرزبان نامه)، سرشار از مضامین ناظر به آداب معاشرت، عدالت‌ورزی، خردگرایی، دیگردوستی، تربیت مدنی و اصلاح فرد و جامعه‌اند؛ مفاهیمی که در چارچوب نظری تحول ارزش‌ها می‌تواند در تقویت نگرش‌های مشارکتی، ارتقای اعتماد اجتماعی و توسعه فرهنگ شهروندی مؤثر باشند. این پژوهش بر آن است که نشان دهد سنت ادبی اخلاقی فارسی، ظرفیتی مغفول‌مانده در زمینه آموزش مفاهیم شهروندی است و می‌تواند در پیوند میان میراث فکری ایرانی و نیازهای جامعه امروز نقشی مؤثر ایفا کند.

کلیدواژه‌گان: ادبیات تعلیمی، فرهنگ شهروندی، مرزبان‌نامه، شهروندی نوین، توسعه فرهنگی، مدل اینگلهارت



شیوه استناددهی: هاشمی، مژده، مقامیان زاده، عبدالله، خردمند پور، مسعود، و زاهد، علی. (۱۴۰۳). بررسی مؤلفه‌های فرهنگی مرزبان نامه و تطبیق با مفاهیم شهروندی نوین با رویکرد توسعه فرهنگ شهروندی بر مبنای مدل اینگلهارت. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۲(۱)، ۷۰-۹۳.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۴ دی ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۳ اردیبهشت ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱ خرداد ۱۴۰۳

The Treasury of Persian Language and Literature

An Examination of the Cultural Components of Marzban-nameh and Their Correspondence with Modern Citizenship Concepts: An Approach to Developing Civic Culture Based on Inglehart's Model

Mojde Hashemi¹, Abdollah Maghamian Zade^{2*}, Masoud Kheradmand Pour², Ali Zahed²

1. PhD Student, Persian Language and Literature, Dez.C., Islamic Azad University, Dezful, Iran

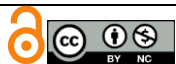
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Dez.C., Islamic Azad University, Dezful, Iran

*Corresponding Author's Email: a.maghamianzade@gmail.com

Abstract

The primary objective of this study is to identify concepts and components that can contribute to strengthening civic culture and promoting civil and responsible behavior in contemporary society. The theoretical framework of the study draws on Ronald Inglehart's views regarding value transformation and the transition from materialist to postmaterialist values, particularly his emphasis on the role of culture and internalized values in shaping patterns of social participation, public trust, and social capital. Accordingly, by comparing the concepts extracted from classical texts with the components of modern citizenship—such as responsibility, social participation, respect for the law, tolerance, fairness, and the reciprocal rights of individuals and society—and by considering Inglehart's theory of value transformation, the study seeks to establish a theoretical link between the literary and ethical heritage of the past and the cultural requirements of contemporary society. The findings indicate that the classical text examined, Marzban-nameh, is rich in themes related to social etiquette, justice, rationalism, altruism, civic education, and the reform of both individuals and society. Within the theoretical framework of value transformation, these concepts can contribute to strengthening participatory attitudes, enhancing social trust, and developing civic culture. This study argues that the Persian literary and ethical tradition represents an overlooked resource for teaching citizenship concepts and can play an effective role in connecting Iranian intellectual heritage with the needs of contemporary society.

Keywords: *didactic literature, civic culture, Marzban-nameh, modern citizenship, cultural development, Inglehart's model*



How to cite: Hashemi, M., Maghamian Zade, A., Kheradmand Pour, M., & Zahed, A. (2024). An Examination of the Cultural Components of Marzban-nameh and Their Correspondence with Modern Citizenship Concepts: An Approach to Developing Civic Culture Based on Inglehart's Model. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 2(1), 70-93.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 December 2023

Revise Date: 22 April 2024

Accept Date: 29 April 2024

Publish Date: 21 May 2024

مقدمه

ادبیات فارسی، به‌ویژه در حوزه متون تعلیمی و اخلاقی، یکی از کهن‌ترین و غنی‌ترین گنجینه‌های فرهنگ ایرانی - اسلامی به شمار می‌آید که طی قرون متمادی، وظیفه انتقال ارزش‌ها، هنجارها، حکمت‌های عملی و اصول رفتاری را در کنار لذت ادبی بر عهده داشته است. در میان آثار برجسته این حوزه، اثری چون مرزبان‌نامه جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا نه تنها بازتاب‌دهنده ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دوران خویش است، بلکه حاوی آموزه‌هایی است که در زمینه تربیت فردی، تعامل اجتماعی و اصلاح ساختارهای رفتاری نیز نقش‌آفرین بوده است.

از سوی دیگر، در عصر حاضر و در بستر تحولات فرهنگی و اجتماعی جوامع مدرن، مفهوم «شهروندی» دچار تحول بنیادین شده و ابعاد نوینی همچون مشارکت آگاهانه، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، رعایت قانون، مدارا و پذیرش تفاوت‌ها، در کنار اخلاق فردی و اجتماعی، به‌عنوان مؤلفه‌های ضروری زیست مدنی شناخته می‌شوند؛ بنابراین، بررسی ظرفیت متون کلاسیک برای ترویج این مفاهیم، اقدامی ضروری و راهبردی در مسیر بازسازی پیوند میان سنت و تجدد و بهره‌گیری از میراث ادبی در خدمت نیازهای فرهنگی امروز است.

پژوهش حاضر با هدف تبیین و تحلیل مؤلفه‌های فرهنگی مرزبان‌نامه و تطبیق آن‌ها با مفاهیم شهروندی نوین انجام گرفته است. این اثر، از منظر سبک، محتوا و هدف‌گذاری اجتماعی، گنجینه‌ای از اندیشه‌های تربیتی، اخلاقی و فرهنگی است که می‌تواند در تدوین سیاست‌های فرهنگی و ارتقای سطح آگاهی مدنی جامعه نقش مؤثری ایفا کند. در این راستا، پژوهش می‌کوشد با رویکردی تطبیقی، مؤلفه‌های مشترک و مؤثر در این اثر را با مفاهیم معاصر شهروندی شناسایی کرده و راهکارهایی برای بهره‌گیری از آن‌ها در ترویج فرهنگ شهروندی ارائه نماید.

اهمیت این پژوهش در آن است که از یک‌سو به شناخت عمیق‌تر و علمی‌تر متون کهن کمک می‌کند و از سوی دیگر، امکان بازخوانی کارکردهای اجتماعی و فرهنگی ادبیات کلاسیک را در گفتمان‌های نوین، به‌ویژه در عرصه تعلیم و تربیت و مدیریت فرهنگی، فراهم می‌آورد.

از منظر نظری، این پژوهش با بهره‌گیری از دیدگاه‌های رونالد اینگلهارت سامان یافته است. اینگلهارت در نظریه «تحول ارزش‌ها»، با تکیه بر داده‌های پیمایش‌های جهانی ارزش‌ها، نشان می‌دهد که جوامع در روند توسعه اجتماعی از ارزش‌های مادی، که بیشتر بر امنیت اقتصادی، نظم و بقا تأکید دارند، به‌سوی ارزش‌های فرامادی حرکت می‌کنند؛ ارزش‌هایی که مشارکت اجتماعی، آزادی بیان، اعتماد اجتماعی، کیفیت زندگی و خودابرازی را در مرکز توجه قرار می‌دهند. وی همچنین با طرح مؤلفه‌هایی چون اعتماد اجتماعی، مشارکت مدنی، مدارا و سرمایه اجتماعی، نقش فرهنگ و نظام ارزش‌ها را در شکل‌گیری رفتارهای شهروندی و پایداری نهادهای اجتماعی برجسته می‌کند.

رونالد اینگلهارت

در این پژوهش، نظریه‌ها و مطالعات اینگلهارت در زمینه تغییرات فرهنگی مورد استفاده قرار گرفته است. یکی از متفکران معاصر که تحقیقات گسترده‌ای را در رابطه با تغییرات اجتماعی انجام داده، رونالد اینگلهارت، استاد دانشگاه میشیگان آمریکا، است. او به دنبال پاسخ به این سؤال بود که ماهیت دگرگونی‌های فرهنگی و علت‌ها و پیامدهایشان چیست؟ وی با این هدف، تحقیقاتی را از سال ۱۹۷۵ در جوامع پیشرفته آغاز کرد. او با استفاده از داده‌های پیمایش ارزش‌های جهانی، مدلی از ابعاد فرهنگی را طراحی کرد که دارای دو محور است: ارزش‌های سکولار - منطقی در برابر ارزش‌های سنتی و ارزش‌های خودبیانگری در برابر ارزش‌های بقا. داده‌ها اغلب در قالب نقشه فرهنگی جهان اینگلهارت - ولزل تجسم یافته است که به‌عنوان «یکی از مشهورترین بخش‌های سنت پژوهش

اینکلهارت» توصیف شده است. «وی فرهنگ را مجموعه‌ای از ارزش‌ها و نگرش‌ها و مهارت‌های اصلی و پایداری می‌داند که در میان مردم جوامع مختلف وجود داشته و آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. او در تحقیقاتی که انجام داده، نشان می‌دهد که تغییرات اقتصادی، فناوریانه، اجتماعی و سیاسی، فرهنگ‌های جوامع پیشرفته صنعتی را از جنبه‌های بسیار مهم دگرگون ساخته است. بر اساس نظر اینکلهارت، دگرگونی فرهنگی به صورت آنی و دفعی صورت نمی‌گیرد و هرگونه تغییر مستلزم کوشش عظیمی برای دگرگون کردن عناصر ریشه‌ای منظومه شناختی فرد بزرگسال است» (1). اینکلهارت معتقد است افرادی که به طور مداوم به بیشترین شکل در معرض داده‌ها قرار می‌گیرند، جهت‌گیری‌های آن‌ها نسبت به دین، برابری جنسیتی، معیارهای سنتی اخلاق، نگرش نسبت به دموکراسی و... به طور معناداری متفاوت خواهد بود. اینکلهارت معتقد است: «زوال گرایش‌های مذهبی و تغییر هنجارهای اجتماعی و رفتارهای جنسی، تنها یک جنبه از نشانه‌های بسیار گسترده تغییرات الگوی فرهنگی است» (2).

اینکلهارت در سال ۱۹۹۰ چارچوب نظری خود را بر مبنای دو فرضیه بنا نهاد: فرضیه کمیابی (Scarcity Hypothesis) و فرضیه اجتماعی شدن (The Hypothesis of Socialization). فرضیه کمیابی بیان می‌کند که اولویت‌های ارزشی فرد بازتاب محیط اجتماعی و اقتصادی وی است. شرایط بهبود وضعیت اقتصادی و رفاهی بعد از جنگ جهانی به یک تحول تاریخی منجر شده که در آن، نیاز به احترام، رابطه با دیگران، رضایت ذهنی و زیبایی‌شناختی مهم‌تر از تلاش برای به دست آوردن غذا و امنیت شده است؛ اما فرضیه اجتماعی شدن بیان می‌کند که ارزش‌های فرد تا حدود زیادی انعکاس شرایطی است که در طول سال‌های قبل از بلوغ وی حاکم بوده است. از دید اینکلهارت، فرضیه کمیابی به دگرگونی‌های کوتاه‌مدت و فرضیه اجتماعی شدن به آثار بلندمدت نسلی اشاره دارد. این دو فرضیه، با هم، مجموعه به هم پیوسته‌ای از

پیش‌بینی‌های مربوط به دگرگونی ارزش‌ها را پدید می‌آورند. اینکلهارت نظریه دگرگونی ارزشی - فرهنگی را به توسعه اقتصادی جوامع ارتباط می‌دهد، تا جایی که برای تأثیر نهادهای فرهنگی در این دگرگونی چندان وزنی قائل نیست.

«اینکلهارت فرهنگ را نظامی از نگرش‌ها، ارزش‌ها و دانشی می‌داند که به طرز گسترده در میان مردم مشترک است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؛ درحالی‌که طبیعت انسانی از لحاظ زیست‌شناختی، فطری و عمومی است. فرهنگ فراگرفته می‌شود و ممکن است از یک جامعه به جامعه‌ای دیگر تغییر کند» (2). از نظر اینکلهارت، فرهنگ‌ها ضمن آن‌که در پاسخ به دگرگونی‌های محیط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیکی تغییر می‌کنند، به همان‌گونه به محیط نیز شکل می‌دهند. در حال حاضر، دگرگونی‌های فرهنگی هستند که مسیر جامعه پیشرفته صنعتی را هدایت کرده، از اهمیت رشد اقتصادی به منزله مهم‌ترین هدف جامعه کاسته و به کاهش معیارهای بی‌چون و چرای رفتار عاقلانه منتهی گردیده‌اند.

«در خصوص تغییر فرهنگ، اینکلهارت معتقد است که فرهنگ ثابت نیست. فرهنگ نظامی است که از طریق آن، جامعه با محیطش تطابق می‌یابد. در صورت تغییر در محیط، احتمال دگرگونی آن نیز در بلندمدت وجود دارد. او، به عنوان مثال، بر غیردینی شدن فرهنگ‌های کاتولیک تأکید می‌کند و این‌که در مناطقی که تحت نفوذ اخلاق پروتستان قرار دارند، با ظهور نسلی که در امنیت اقتصادی بی‌سابقه‌ای پرورش یافته بود و دارای ارزش‌های فرامادی بود، آثار دیرپای توسعه اقتصادی دیده می‌شود» (2). مجموع گفتمان فرهنگ و هویت شهروندی که در متون ادبی مورد نظر قرار گرفته است، ریشه در مؤلفه‌های فرهنگی دارد که در دوران معاصر، مورد نظر و توجه جامعه‌شناسان قرار گرفته است. مؤلفه‌های هفت‌گانه فرهنگ به شرح زیر است:

هنجارها: هنجار که در اصطلاح ادبی به گونیا گفته می‌شود. عمده‌ترین انواع هنجارها عبارت‌اند از سنت‌های عامه، آداب، شعائر و اخلاقیات.

نمادها: اشاره، مضمون یا رفتاری که در روابط اجتماعی به کار رود تا به وسیله آن، چیز دیگری را القا یا تداعی کند.

نقش‌ها: از مسیر نقش‌ها، چگونگی ارتباطات فردی و اجتماعی شکل و سامان می‌یابد.

بینش‌ها: فرهنگ یک ملت، بیش از هر چیز، تحت‌تأثیر بینش‌ها، عقاید و ایدئولوژی‌های حاکم بر آن است.

ارزش‌ها: ارزش‌ها می‌گویند که چه چیز مطلوب است و کدام روش، از نظر اجتماعی، نامطلوب و نکوهیده است.

علوم و فنون: نقش علم و تکنولوژی در تمام زمینه‌های زندگی انسان تعیین‌کننده است.

ساختارها: ساختار اجتماعی، نمایشگر فعالیت و ارتباط متقابل نقش‌هاست و حقوق و تکالیف سازمان‌یافته میان افراد و گروه‌ها را مشخص می‌کند (3).

با توجه به مبانی نظریه دگرگونی ارزشی اینگلههارت و مؤلفه‌های هفت‌گانه فرهنگ، این پژوهش سعی دارد تا با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی، به بررسی و یافتن انواع مفاهیم مرتبط با فرهنگ شهروندی مرزبان‌نامه مبادرت نماید.

شهروندی

در فرهنگ لغت دهخدا، «شهر به معنای مدینه و بلد و اجتماع خانه‌های بسیار و عمارات بی‌شمار است که مردمان در آن سکنی می‌کنند، در صورتی که بزرگ‌تر از قصبه و قریه باشد. واژه شهروند، در اصل شهر بند بوده است» (4). «شهروندی، پایگاهی است که به تمامی افرادی که عضو تمام‌عیار اجتماع هستند، داده شده است. این افراد همگی دارای جایگاه برابر و حقوق، وظایف و تکالیف متناسب با این پایگاه هستند» (5). در واقع، شهروند به کسی گفته می‌شود که در شهر یا کشوری زندگی می‌کند و از حقوق آنجا

بهره‌مند می‌شود. به تعبیر آنتونی گیدنز، «شهروند را باید عضو یک اجتماع سیاسی دانست که دارای حقوق و وظایفی در ارتباط با این عضویت است» (6).

فرهنگ شهروندی

از جمله بازنمودهای فرهنگ می‌توان به مفهوم فرهنگ شهروندی و گسترش آن اشاره نمود. گفتمان فرهنگ شهروندی بیشتر حاصل پیشرفت بشر در دهه‌های گذشته، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، است. البته این بدان معنا نیست که در دوره‌های قبل به این موضوعات توجهی نشده است؛ چراکه در هر دوره تاریخی، مفهوم فرهنگ شهروندی بنا بر الزامات حکمرانی، از جوامع کوچک تا امپراتوری‌های بزرگ، همیشه در لباس قوانین و سبک زندگی نمود داشته است.

فرهنگ در جوامع انسانی، در بُعد مادی و معنوی، با توجه به کارکردها و کاربردها، معانی متفاوتی به خود گرفته است. فرهنگ شهروندی، مانند سایر عناصر فرهنگ، با توجه به موقعیت، کارکرد یا وظیفه اجتماعی که بر آن محول شده، باید بررسی گردد. در واقع، هنگامی که از یک عنصر در فرهنگ یک جامعه در زبان عام صحبت می‌شود، این مسئله لزوماً نه مثبت است و نه منفی، بلکه بیشتر باید بر سازوکارها و شرایط شکل‌گیری و تحول، زوال و نابودی آن پدیده تأکید گردد. پس هنگامی که صحبت از فرهنگ شهروندی می‌شود، بیشتر به رابطه آن با سایر پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی توجه می‌کنیم؛ درحالی‌که در زبان فارسی امروز، به اخلاق شهروندی این پدیده استناد می‌شود؛ یعنی وظایفی که شهروندان در یک شهر نسبت به نهادهای اجتماعی یا سایر شهروندان دارند و یا حداکثر به نوعی حقوق؛ درحالی‌که فرهنگ، پهنه‌های شناختی بسیار گسترده‌تری را در بر می‌گیرد. «شهروندی، یعنی روابط قراردادی میان آن‌ها، می‌تواند این حسن را در برداشته باشد که تعدادی از مردم متوجه مباحث مطرح‌شده بشوند و بتوانند با توصیه‌هایی که، برای مثال، در زمینه‌های اخلاقی یا حتی رعایت

حقوق و استفاده درست از فناوری‌های شهری می‌شود، خود را منطبق کنند» (7). در فرهنگ شهروندی، با هنجارهای قانونی و اشکال از پیش تعیین شده و سخت، همانند حقوق شهروندی، روبه‌رو نمی‌شویم، بلکه با مجموعه‌ای از هنجارها و ارزش‌هایی روبه‌رو هستیم که انعطاف‌پذیری بسیاری دارند و این امر ناشی از وجود تفاوت‌ها و تنوعات فرهنگ شهری یا خرده‌فرهنگ‌های شهری است. این مسئله باعث شده است که روش‌شناسی مطالعه فرهنگ شهروندی با نوعی تطبیق، که امکان مقایسه میان تفاوت‌ها و تنوعات فرهنگ شهروندی یک شهر را بیان می‌کند، همراه باشد. در این پژوهش، فرهنگ شهروندی به‌طور خاص و محدود، با توجه به مبانی نظریه دگرگونی ارزشی اینگلهارت و مؤلفه‌های هفت‌گانه فرهنگ وی، در مرزبان‌نامه مورد بررسی قرار می‌گیرد. اصطلاح شهروند (Citizen)، برگرفته از شهر (City)، از واژه Civitas مشتق شده است که در زبان لاتین تقریباً معادل کلمه پلیس در زبان یونانی است که همان شهر است و تنها مجتمعی از ساکنان نیست، بلکه واحدی سیاسی و مستقل به شمار می‌آید. «عده‌ای شهروندی را از بُعد سیاسی نگریده و معتقد هستند شهروندی موقعیتی است که رابطه بین فرد و جامعه سیاسی را برقرار می‌کند. همچنین، شهروندی چارچوبی را برای تعامل افراد در درون جامعه مدنی فراهم می‌کند. امتیازی که شهروندی بر دیگر هویت‌های اجتماعی دارد، این است که دارای یک برابری فراگیر است که دیگر هویت‌ها، نظیر طبقه، مذهب یا قومیت، فاقد آن هستند» (8).

برخی دیگر، شهروند را از بُعد اجتماعی و دینی تعریف کرده‌اند: «شهروند فردی است که در ساختار اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه حضور داشته و در تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و شکل‌دهی آن، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم، در سایه هم‌زیستی، تعامل داوطلبانه و تلاش همگام در نیل به سعادت دنیوی و اخروی مؤثر است» (9). به‌طور کلی می‌توان گفت که «شهروند و شهروندی

تا حد زیادی وابسته به شرایط خاص کشور و جامعه است و هر فرهنگی نیز شهروند خاص خود را می‌طلبد. شهروند فردی است که در یک دولت - ملت زندگی می‌کند، از حقوق و مزایایی برخوردار است و مسئولیت‌هایی همچون وفاداری نسبت به دولت بر عهده دارد» (10).

در ادبیات حوزه شهروندی، تعاریف گوناگونی از صاحب‌نظران مختلف به چشم می‌خورد. از آنجاکه هر یک از تعاریف از منظر و زاویه خاصی به شهروندی نگریسته‌اند، بنابراین، یافتن تعریفی جامع که مورد توافق تمام دست‌اندرکاران این حوزه باشد، کاری دشوار است.

هربرت و سیرز معتقدند که «شهروندی به رابطه بین افراد و دولت و رابطه بین افراد در درون یک دولت اشاره دارد» (11). با توجه به آنچه بیان گردید، شهروندی علاوه بر اشاره به مجموعه‌ای از حقوق و مسئولیت‌های قانونی و تصریح‌شده، گستره‌ای وسیع‌تر از ابعاد صرفاً حقوقی و سیاسی داشته و شامل یادگیری باهم‌زیستن می‌گردد. بنکس می‌گوید: «مفاهیم شهروندی و تربیت شهروندی در سراسر جهان به‌وسیله عوامل گوناگون تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به چالش کشیده شده است» (10).

روش‌شناسی مطالعه فرهنگ شهروندی با نوعی تطبیق، که امکان مقایسه میان تفاوت‌ها و تنوعات فرهنگ شهروندی یک شهر را بیان می‌کند، بیانگر این است که فرهنگ، امری شهروندی است که از یک فرد تا مجموعه بزرگی از گروه‌های جامعه را که به‌طور نسبی قابل‌بررسی‌اند، مطالعه می‌کند. «فرهنگ شهروندی به مشارکت فرهنگی افراد در جامعه مربوط می‌شود و شهروند فرهنگی کسی است که خود را نسبت به مشارکت در امور مربوط به فرهنگ عمومی جامعه مسئول بداند» (12).

مجموع گفتمان حقوق شهروندی که در متون ادبی موردنظر قرار گرفته است، ریشه در مؤلفه‌های فرهنگی دارد که در دوران معاصر،

موردنظر و توجه جامعه‌شناسان قرار گرفته است. مؤلفه‌های هفت‌گانه فرهنگ به شرح زیر است:

هنجارها: هنجار که در اصطلاح ادبی به گونیا گفته می‌شود. عمده‌ترین انواع هنجارها عبارت‌اند از سنت‌های عامه، آداب، شعائر و اخلاقیات.

نمادها: اشاره، مضمون یا رفتاری که در روابط اجتماعی به کار رود تا به وسیله آن، چیز دیگری را القا یا تداعی کند.

نقش‌ها: از مسیر نقش‌ها، چگونگی ارتباطات فردی و اجتماعی شکل و سامان می‌یابد.

بینش‌ها: فرهنگ یک ملت، بیش از هر چیز، تحت‌تأثیر بینش‌ها، عقاید و ایدئولوژی‌های حاکم بر آن است.

ارزش‌ها: ارزش‌ها می‌گویند که چه چیز مطلوب است و کدام روش، از نظر اجتماعی، نامطلوب و نکوهیده است.

علوم و فنون: نقش علم و تکنولوژی در تمام زمینه‌های زندگی انسان تعیین‌کننده است.

ساختارها: ساختار اجتماعی، نمایشگر فعالیت و ارتباط متقابل نقش‌هاست و حقوق و تکالیف سازمان‌یافته میان افراد و گروه‌ها را مشخص می‌کند (3).

مرزبان‌نامه

نویسنده مرزبان‌نامه یکی از شاهزادگان سلسله باوندیان در طبرستان، به نام مرزبان بن رستم، است. او در نخستین فصل کتاب، درباره باوند را به تصویر می‌کشد که برادرش، شهریار سوم، بر تخت نشسته و با توجه به تحریکات وزیر خود، به مرزبان مشکوک است. مرزبان ضمن روایت حکایاتی که در فصول بعدی کتاب آمده، سعی می‌کند به برادر راه‌ورسم حکومت را بیاموزد و او را از نیرنگ‌های وزیرش برحذر دارد.

«مرزبان‌نامه وراوینی از جمله شاهکارهای بلامنازع ادب فارسی در نثر مصنوع مزین است و می‌توان آن را سرآمد همه آن‌ها تا اوایل قرن سیزدهم میلادی دانست. بسیاری از موارد مرزبان‌نامه از حد

نثر مصنوع متداول گذشته و صورت شعری دل‌انگیز یافته است. کلام وراوینی در این‌گونه موارد شامل تشبیهات و اوصافی است که پیش از آن تنها در شعر دیده می‌شد و نویسندگان خود را از ایراد آن معافی در نثر مستغنی می‌دانستند؛ لیکن او با مهارتی عجیب توانسته است آن معافی را، بی‌آنکه موجب ملال خواننده شود، در تضاعیف کلام بگنجانند و با ذکر قصص و امثال درآمیزد» (13).

داستان‌های مرزبان‌نامه نمادین است و در این حکایات، از زبان حیوانات، نقدهای اجتماعی و سیاسی قابل توجهی بیان شده است. مرزبان بن رستم در این کتاب، اندیشه‌های اخلاقی و سیاسی خود را بیان کرده و به بررسی جایگاه الهی پادشاهان پرداخته است. البته دستورالعمل‌های او متناسب با حکومت‌های محلی کوچکی است که در آن می‌زیست. مرزبان‌نامه به نثر بوده است و حاوی انواع داستان‌های کوتاهی بود که به‌عنوان نمونه‌های اخلاقی به کار رفته و به‌واسطه یک داستان اصلی و چند داستان فرعی به هم پیوند می‌خورند.

مؤلفه‌های هفت‌گانه فرهنگ در مرزبان‌نامه بر اساس نظریه اینگلهارت

این کتاب با بهره‌گیری از سبک حکایت‌گویی و با روایت‌هایی از زبان حیوانات، آموزه‌های اخلاقی و پندهای حکیمانه را به مخاطبان خود منتقل می‌کند. این شیوه در میان دانشمندان و حکیمان هندی و ایرانی متداول بوده و پس از اسلام نیز همچنان در ایران مورد استفاده قرار گرفته است.

در ادامه، تحلیل برخی از شواهد مثال مؤلفه‌های فرهنگی از مرزبان‌نامه، بر مبنای مفاهیم شهروندی نوین، با رویکرد توسعه فرهنگ شهروندی و ترویج آموزه‌های ادبی - اخلاقی ارائه شده است.

عدالت‌گستری از سوی حاکمیت

در این بخش از مرزبان‌نامه، عدالت‌گستری به‌منزله یکی از صفات بنیادین و ضروری حاکم ترسیم شده است. نویسنده با لحنی

تعلیمی و حکیمانه، خطاب به «پادشاه» تأکید می‌کند که نیک‌خویی و عدل‌ورزی از مقتضیات ذاتی سلطنت است و اگر پادشاه از این مسیر منحرف شود، نه سنتی نیکو از خود بر جای خواهد گذاشت و نه شرع و آیینی پسندیده استوار خواهد ساخت. بر این اساس، سیرت پادشاه، یعنی خوی و منش او، اگر بر پایه عدل شکل گیرد، آثار آن در سراسر مملکت آشکار خواهد شد و زیردستان و رعایا در همه اطراف و زوایای کشور، در امنیت، آسایش و آرامش زندگی خواهند کرد.

در واقع، عدالت‌گستری از سوی حاکمیت یکی از اصول اساسی در حفظ امنیت، نظم، آرامش و رفاه جامعه به شمار می‌آید. چنان‌که وراوینی نیز بیان می‌کند، پادشاه یا حاکم نیکوکار تنها زمانی می‌تواند محبوب و مورد احترام مردم باشد که راه عدالت و راستی را در پیش گیرد؛ زیرا عدالت، زیربنای استقرار نظم و آرامش اجتماعی است و مردم در سایه آن احساس امنیت و آسودگی می‌کنند. از این‌رو، عدالت‌گستری مهم‌ترین شاخص صلاح و شایستگی حاکمیت است؛ شاخصی که در نهایت به استواری جامعه، توسعه و پیشرفت پایدار آن می‌انجامد.

«بدان، ای پادشاه... که پادشاه چون نیکوخواهی بود، جز طریق عدل و راستی که از مقتضیات اوست، نسپرد و الا سنت محبوب و شرعت مرغوب نهد و چون انتهاج سیرت او برین منهاج باشد، زیردستان و رعایا در اطراف و زوایای ملک جملگی در کنف امن و سلامت آسوده مانند» (۱۴).

در کنار نقش‌ها، ارزش‌ها نیز از ارکان اساسی عدالت‌گستری به شمار می‌روند. در فرهنگ شهروندی، عدالت بر پایه اصولی همچون حقوق بشر، برابری، آزادی، کرامت انسانی و احترام به تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی استوار است. این ارزش‌ها زمانی می‌توانند در جامعه اثرگذار باشند که در رفتارهای فردی و جمعی نهادینه شوند و در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های حاکمیت بازتاب یابند. توجه به این ارزش‌ها، افزون بر تقویت عدالت

اجتماعی، موجب تحکیم همبستگی اجتماعی و فراهم‌شدن زمینه‌های توسعه پایدار خواهد شد.

هنجارها نیز به‌منزله قواعد رفتاری پذیرفته‌شده، نقش مهمی در استقرار عدالت دارند. تمکین به قانون، احترام به حقوق دیگران، پرهیز از تبعیض، مقابله با فساد و رعایت انصاف در تعاملات اجتماعی، از جمله هنجارهایی هستند که رعایت آن‌ها از سوی افراد و نهادهای حاکمیتی، زمینه تحقق عدالت را فراهم می‌سازد. گسترش و تثبیت چنین هنجارهایی در جامعه، نشان‌دهنده درونی‌شدن مفهوم عدالت در حیات اجتماعی است.

از سوی دیگر، نمادها نیز در بازنمایی و تقویت فرهنگ عدالت‌گستری اهمیت دارند. ترازوی عدالت، تصاویر یا روایت‌های مربوط به حاکمان عادل و سایر نشانه‌های فرهنگی مرتبط با انصاف و دادگری، همگی بیانگر منزلت والای عدالت در وجدان جمعی جامعه‌اند. این نمادها، افزون بر جنبه بازنمایی، نقش یادآورنده و تربیتی نیز دارند و ضرورت رعایت انصاف و برابری را در روابط اجتماعی و حکومتی برجسته می‌سازند.

در سطح نهادی، ساختارها شامل نهادهای حقوقی، قضایی و اجرایی‌ای هستند که وظیفه نظارت بر اجرای عدالت را بر عهده دارند. این ساختارها باید بتوانند قوانین را به‌طور مؤثر، بی‌طرفانه و شفاف اجرا کنند و مانع بروز فساد، تبعیض و بی‌عدالتی شوند. کارآمدی این نهادها در گرو استقلال، پاسخ‌گویی، هماهنگی با تحولات اجتماعی و توانایی انطباق با نیازهای نوپدید جامعه است. در نهایت، بینش فرهنگی حاکم بر عدالت‌گستری بر این باور استوار است که عدالت شرط اساسی برای امنیت، آرامش، رفاه و پیشرفت جامعه به شمار می‌آید. اعتقاد به حقوق بشر، برابری، آزادی، کرامت انسان و حاکمیت قانون، از مهم‌ترین مؤلفه‌های این بینش‌اند. هنگامی که چنین نگرشی در سطح حاکمیت و شهروندان تقویت شود، عدالت نه تنها به‌صورت یک اصل حقوقی، بلکه به‌عنوان بخشی از فرهنگ عمومی جامعه تثبیت خواهد شد.

بر این اساس، عدالت‌گستری از سوی حاکمیت نیازمند تعامل هماهنگ و پایدار میان نقش‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، ساختارها و بینش‌های فرهنگی است. تنها در سایه این هماهنگی است که می‌توان از حقوق شهروندان پاسداری کرد، فرهنگ شهروندی را تقویت نمود و جامعه‌ای عادلانه، برابر و پایدار بنیان نهاد. جوامع امروز با پابندی به این اصول، قادر خواهند بود به‌سوی انسجام اجتماعی، مسئولیت‌پذیری عمومی و پیشرفت واقعی گام بردارند.

عدالت، برابری، انصاف، احترام به حقوق شهروندان و مبارزه با تبعیض و فساد، از مهم‌ترین ارزش‌های فرهنگی مرتبط با عدالت‌اند. این ارزش‌ها باید در سیاست‌ها و رفتارهای اجتماعی و حکومتی به کار گرفته شوند تا جامعه‌ای عادلانه شکل گیرد.

علوم حقوقی، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و فنون مدیریت قضایی و نظارتی، ابزارهایی هستند که اجرای عدالت را تسهیل می‌کنند. بهره‌گیری از فناوری‌های نوین برای نظارت بر عملکرد نهادهای قضایی و افزایش شفافیت نیز نقش مهمی در تحقق عدالت دارد. ساختارهای حقوقی و قضایی که شامل دادگاه‌ها، نهادهای نظارتی، سازمان‌های مبارزه با فساد و سایر نهادهای اجرایی و قانونی هستند، ستون‌های اصلی تحقق عدالت‌اند. این ساختارها باید مستقل، بی‌طرف و کارآمد باشند تا اجرای عدالت به‌درستی صورت گیرد و اعتماد عمومی حفظ شود.

در نهایت، عدالت‌گستری از سوی حاکمیت، با حمایت هنجارهای اجتماعی، تکیه بر ارزش‌های انسانی، هدایت نقش‌ها و بهره‌مندی از ساختارهای مؤثر، زمینه‌ساز ایجاد جامعه‌ای منصف، پایدار و پیشرفته خواهد بود.

حفظ اموال عمومی، عدم تصرف در مال غیر و پرهیز از اسراف از جانب حاکمیت

پرهیز از تصرف در مال غیر و اسراف در اموال عمومی، جزو وظایف اساسی حاکمیت است که زمینه‌ساز عدالت اقتصادی و

اجتماعی در جامعه و تضمین‌کننده توسعه پایدار و رفاه همگانی است.

«دوم اسراف در بذل مال که او (پادشاه) به حقیقت بندگان خدای را نگهبان اموال است و تصرف در مال خود به‌اندازه شاید کرد، فخاصه در مال دیگران و جمال این سخن را نص کلام از منصفه صدق جلوه‌گری می‌کند» (۱۴).

حفظ اموال عمومی، عدم تصرف در مال غیر و پرهیز از ریخت‌وپاش از جانب حاکمیت، نه تنها در چارچوب قوانین و مقررات، بلکه در بستر فرهنگ شهروندی نوین و حقوق شهروندی جدید اهمیت ویژه‌ای دارد. در جوامع امروزی، این مفاهیم بخشی از مسئولیت اجتماعی افراد به‌عنوان شهروندان فعال و آگاه محسوب می‌شود. در این زمینه، نقش قوانین و ساختارهای قانونی، به‌ویژه در حقوق شهروندی، به‌عنوان ابزارهایی برای تقویت فرهنگ شهروندی و رعایت حقوق عمومی ضروری است.

از منظر هنجارها، حفظ اموال عمومی به‌عنوان هنجاری پذیرفته‌شده در فرهنگ‌ها، به‌ویژه در فرهنگ اسلامی و ایرانی، بازتابی از احترام به حقوق دیگران و جلوگیری از فساد اقتصادی و اجتماعی است. این هنجارها در قالب رفتارهای صحیح اجتماعی در برابر منابع عمومی نمود پیدا می‌کنند. در فرهنگ شهروندی نوین، این هنجارها با حقوق شهروندی جدید همسو بوده و بر لزوم حفظ حقوق عمومی و جلوگیری از تصرفات غیرقانونی تأکید دارند؛ بنابراین، رعایت این هنجارها از دیدگاه اجتماعی و حقوقی در اولویت قرار می‌گیرد.

از دیدگاه نقش‌ها، حاکمیت در چارچوب حقوق شهروندی مسئول نظارت و حفاظت از منابع عمومی است و باید قوانین شفاف و منصفانه وضع کند تا حقوق تمامی افراد جامعه رعایت شود. همچنین، شهروندان باید با درک مسئولیت‌های خود و در راستای فرهنگ شهروندی، در فرایندهای اجتماعی و سیاسی مشارکت کنند و سهمی در حفاظت از منابع عمومی داشته باشند. این تعامل

مؤثر میان حقوق شهروندی و فرهنگ شهروندی، تضمین‌کننده عدالت اجتماعی و سیاسی خواهد بود.

از منظر ارزش‌ها، حفظ اموال عمومی در فرهنگ شهروندی نوین، به‌عنوان یکی از ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی مطرح است که زمینه‌ساز همبستگی اجتماعی و ارتقای کیفیت زندگی شهروندان می‌شود. حقوق شهروندی جدید نیز این ارزش‌ها را در قوانین و سیاست‌ها منعکس کرده و بر برابری و عدالت تأکید می‌کند. در جوامع مدرن، این ارزش‌ها، به‌ویژه در چارچوب حقوق بشر و برابری اجتماعی، اهمیت بسیاری دارند.

از منظر ساختارها، نهادهای دولتی و قضایی باید با ایجاد سیستم‌های نظارتی بی‌طرفانه و مؤثر، از فساد و سوءاستفاده از منابع عمومی جلوگیری کنند. ساختارهای حقوقی و قضایی مدرن موظف‌اند در چارچوب حقوق شهروندی، تحقق عدالت اجتماعی و محافظت از حقوق عمومی را تضمین نمایند. نقش نهادهای نظارتی و حقوقی که به فرهنگ شهروندی جدید و حقوق فردی شهروندان توجه دارند، در این زمینه بسیار برجسته است.

در نهایت، حفظ اموال عمومی و پرهیز از تصرف در مال غیر، در چارچوب حقوق و فرهنگ شهروندی نوین، تنها الزام قانونی نیست، بلکه ضرورتی اجتماعی و اخلاقی است. این مفاهیم هم در قوانین حقوق شهروندی جدید مطرح و هم به‌عنوان هنجارهای فرهنگی در جوامع مدرن پذیرفته شده‌اند. تعامل این مؤلفه‌ها به تقویت فرهنگ شهروندی، حفظ حقوق فردی و اجتماعی و تضمین عدالت در جامعه کمک کرده و مسیر جوامع را به‌سوی توسعه پایدار و عدالت اجتماعی هموار می‌سازد.

انتصاب و انتخاب افراد شایسته، باتجربه و باسابقه اجرایی

مرتبط در مناسبات دولتی

موضوع انتصاب و انتخاب افراد شایسته، باتجربه و دارای سابقه اجرایی مرتبط در ساختارهای دولتی، یکی از پایه‌های اساسی کارآمدی و اثربخشی نهادهای حکومتی است. این مسئله از

جنبه‌های حقوقی، فرهنگی و سازمانی اهمیت فراوانی دارد و نقشی کلیدی در تحقق اهداف توسعه‌ای و ارتقای اعتماد عمومی ایفا می‌کند.

چنان‌که وراوینی در مرزبان‌نامه به‌درستی بیان می‌دارد: «آن‌که پادشاهی به عون بازوی اکتساب گیرد و آب نهال مُلک از چشمه شمشیر دهد، ناچار موارد و مصادر آن کار شناخته باشد و مقتضیات حال و مآل دانسته، پس در بستن و گشادن و گرفتن و دادن و برداشتن و نهادن، راتق و فاتق کار همو شاید؛ اما آن‌که بی‌معانات طلب و مقاسات تعب من حیث لا یَحْتَسِبُ و لا یُکْتَسِبُ به پادشاهی رسد و ساخته و پرداخته دیگران در دامن مراد او افکنند و مفاتیح امور دولت ناگاه در آستین تدبیر او نهند... خلل‌ها به مبانی ملک و دولت راه یابد» (۱۴).

انتخاب مدیران شایسته، بخشی از هنجارهای حرفه‌ای و اجتماعی جوامع مدرن است که بر پایه شفافیت، عدالت و شایستگی استوار شده است. در این جوامع، رعایت هنجارهای شایسته‌سالاری، به‌ویژه با حقوق شهروندی، گره خورده است؛ چراکه مردم حق دارند اطمینان یابند افرادی که در مناصب حساس دولتی قرار می‌گیرند، دارای صلاحیت علمی، تجربی و اخلاقی لازم هستند. این هنجارها نقش مهمی در کاهش فساد، افزایش اعتماد عمومی و ارتقای پاسخ‌گویی نهادهای حاکمیتی دارند.

عدل و انصاف در قضاوت

بررسی این اصل از زوایای گوناگون، راهگشای درک عمیق‌تری از نقش عدالت در توسعه انسانی و حیات مدنی خواهد بود. «شرطِ اوّل آن است که بدگویان را از مجاورت خویش دور گردانی و هر آنچ بشنوی از نفی و اثبات، بی‌استقصا و استقرائی که در تحقیق آن رود، حکم بر احدالطرفین روا نداری و به اولین وهلت، بی‌مهلت، در سمع رضای خود جای ندهی تا بر فعلی که از آن ندامت باید خورد، مبادرت نرفته باشد... و چون از دو متحاکم یکی به خدمت

رفعِ ظلامه کند، دفعِ آن بر حضورِ خصم و جوابِ او موقوف داری» (14).

عدل و انصاف در قضاوت از اصول بنیادین هر نظام اجتماعی سالم به شمار می‌رود و نقشی تعیین‌کننده در تحکیم اعتماد عمومی، انسجام اجتماعی و اجرای عدالت ایفا می‌کند. این اصل نه تنها در سطح روابط فردی، بلکه در نهادهای حقوقی و ساختارهای کلان دولتی نیز نقشی حیاتی دارد. بررسی این اصل از منظر بینش‌ها، ارزش‌ها و ساختارها، راهگشای فهم عمیق‌تری از جایگاه آن در فرهنگ و حقوق شهروندی خواهد بود.

عدم تأثیرپذیری حکام و مدیران از چابپلوسی اطرافیان

تجربه تاریخی و آموزه‌های دینی و اخلاقی نیز همواره بر لزوم استقلال رأی، دقت در تشخیص واقعیت و پرهیز از اعتماد بی‌جا به سخنان ظاهرآرای اطرافیان تأکید داشته‌اند. بررسی این موضوع، گامی مهم در شناخت الزامات رهبری شایسته در نظام‌های اجتماعی و سیاسی است.

«فخاصه از حاسدان مکار که قلم تصویر و تزویر در دست ایشان بود، صورت حال‌ها چنان نگارند که خواهند؛ پس به کمال نفس پادشاه باید که از مغلطه اوهام و مزلقه اقدام خود را نگاه دارد تا وخامت آن به روزگار او بازنگردد» (14).

در این زمینه، بررسی پدیده چابپلوسی و تأثیر آن بر تصمیم‌گیری‌های حکام از منظر هنجارها، نمادها و ارزش‌ها، به‌ویژه در ارتباط با حقوق شهروندی و فرهنگ حاکم، می‌تواند در درک بهتر اهمیت این مسئله یاری‌گر باشد.

شایسته‌سالاری در برابر نفوذ روابط در کسب مناصب حکومتی (ضد فرهنگ آقازاده‌ها)

یکی از چالش‌های بنیادین در نظام‌های حکمرانی، تعارض میان شایسته‌سالاری و فامیل‌گرایی است؛ به‌ویژه در فرهنگ‌هایی که گاه به‌طور ناصواب، نسبت خانوادگی و وابستگی به خاندان قدرت، جای صلاحیت و شایستگی فردی را در کسب مناصب اداری و

حکومتی می‌گیرد. این پدیده که در ادبیات اجتماعی معاصر با عنوان فرهنگ «آقازادگی» شناخته می‌شود، نوعی آسیب ساختاری است که عدالت اجتماعی، اعتماد عمومی و کارآمدی مدیریتی را تهدید می‌کند.

در نقطه مقابل این فرهنگ، آموزه‌های دینی، اخلاقی و نیز سنت‌های ناصحانه ادب فارسی، همواره بر اولویت کمالات ذاتی و لیاقت‌های فردی تأکید داشته‌اند. آنجا که وراوینی در «مرزبان‌نامه»، با زبانی حکیمانه و نغز، می‌نویسد:

«پادشاهی کاری بزرگ است و به اوج معالی آن ببالِ همتِ عالی توان پرید، لاغیر؛ چه نسب پیرایه روی حسب است و اگر نسب نباشد، حسب خود مایه‌ای است که همه مغنی و پایه از همه مستغنی و از اینجاست که مردم را اول از محامد صفات ذاتی، چون فضل و فتوت و منقبت و مروّت، پرسند، آنگاه از نسبتِ اُبوّت سخن رانند که نه هرچ آهو اندازد، مشکِ بویا بود یا هرچ از نحل آید، عسلِ مصفی یا هرچ صدف پرورد، لؤلؤ لالا؛ نه هرک از شیر زاید، دلیر بود یا هرچ از آهن کنند، شمشیر بود» (14).

عبارت فاخر وراوینی در قرن سیزدهم میلادی، با زبانی نمادین و هنرمندانه، بر شایسته‌سالاری تأکید می‌ورزد و انتساب به خاندان یا اصل‌ونسب را نه شرط صلاحیت، بلکه در حاشیه اصل حسب، یعنی خودمایگی و شایستگی، می‌داند. در عصری که مفاهیم نوین مدیریت، عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی مطرح است، این سخن همچنان پژواکی روشن در نقد پدیده‌هایی چون «فامیل‌بازی»، «آقازاده‌گرایی» و «رانت خانوادگی» دارد.

تراز دخل و خرج و پیشگیری از کسری بودجه

سخن وراوینی درباره لزوم برابری هزینه‌ها با درآمدها، هشدار می‌دهد که نسبت به پیامدهای بی‌تدبیری مالی که می‌تواند به تهی شدن خزانه، فقر عمومی و تضعیف اقتدار حکومت بینجامد.

«و پادشاه دانا آن است که چون خرج فزون از دخل ببند، به حسن تدبیر اندازه خرج با دخل برابر دارد؛ چه خرجی که از حد دخل

فراگذشت، پیمانه آن پدید نیاید و چیزی طلبیدن و از پی آن تپیدن که چون بیابی، روزی چند در داشتن آن انواع مشاقّ تحمّل باید کرد و آخر هم به انقضا انجامد، نشان روشنی بصیرت نباشد... تا نه روزگاری رعایا درویش و خزانه تهی و پادشاه بی شکوه ماند» (14).

مرزبان‌نامه به‌صراحت بر ضرورت مدیریت مالی متعادل تأکید دارد. از منظر کتاب، پادشاه و حکمران باید همیشه دخل، یعنی منابع مالی و درآمدها، را به‌دقت بسنجد و هزینه‌ها را متناسب با آن تنظیم کند. عدم توجه به این تعادل، منجر به تهی شدن خزانه و کاهش توان حکومت برای اداره امور می‌شود. این نکته با سخن وراوینی که «پادشاه دانا خرجش را به‌اندازه دخل می‌کند»، کاملاً هم‌راستا است.

مرزبان‌نامه به‌نوعی هشدار می‌دهد که خرج بیشتر از دخل، نشانه بی‌تدبیری و نداشتن بصیرت است و این امر به سقوط حکومت و سختی برای رعایا منجر می‌شود. کسری بودجه در این متن، نه تنها یک مشکل مالی، بلکه یک تهدید اساسی برای ثبات سیاسی و اجتماعی است.

عدم بهره‌گیری حاکمیت از توان نظامی علیه مردم

یکی از اصول بنیادین حکمرانی عادلانه در منابع کهن، پرهیز از استفاده ستمگرانه از قدرت نظامی علیه مردم است. همان‌طور که وراوینی در اشاره‌ای حکیمانه می‌گوید: «پادشاه هرگز لشکر را دست استعلا بر رعیت گشاده نگرداند» (14). این سخن، تأکیدی است بر ضرورت حفظ احترام و امنیت مردم و نشان‌دهنده این است که قدرت نظامی باید در خدمت عدالت و آرامش جامعه باشد، نه وسیله‌ای برای سرکوب و ظلم.

عدم بهره‌گیری حاکمیت از توان نظامی علیه مردم، از اصول مهم برقراری صلح، امنیت و حفظ حقوق شهروندی در هر جامعه‌ای است. این رویکرد نقش بسزایی در تقویت اعتماد عمومی، پیشگیری از بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی و حفاظت از آزادی‌های

فردی و جمعی ایفا می‌کند. بررسی این مفهوم از منظر بینش‌ها، ارزش‌ها و ساختارها، به درک عمیق‌تری از اهمیت آن و تأثیرش بر جامعه و حکومت‌ها کمک می‌کند.

تدبیر و اندیشه حاکمیت و مدیران ارشد در وضع قوانین و مقررات مبتنی بر عقل، عاقبت‌اندیشی و جلوگیری از خسران و

تباهی جامعه

تصمیم‌گیری‌های شتاب‌زده و بدون تأمل می‌تواند به تباهی و خسارت‌های جبران‌ناپذیر منجر شود؛ چراکه هر فرمان حکومتی چون تیر تقدیر است که اگر بدون بررسی و عقلانیت رها شود، دیگر قابل‌بازگشت نیست. اندیشه و عاقبت‌اندیشی در قانون‌گذاری، تضمینی بر جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی و سیاسی و زمینه‌ساز ایجاد جامعه‌ای عاقل، متعادل و موفق در مسیر توسعه و پیشرفت است. «و پادشاه نشاید که بی‌تأمل و تثبّت فرمان دهد که امضاء فرمان او بنالزّه قضا ماند که چون از آسمان به زمین آمد، مرد آن به هیچ‌وجه نتوان اندیشید و اشارت پادشاه بی‌مقدمات تدبیر چون تیر تقدیر بود که از قبضه مشیت بیرون رود، به هیچ سپر عصمت دفع آن ممکن نگردد و عاقبه‌الامر در عهده غرامت عقل بماند و به زبان ندامت می‌گوید، وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» (14).

ارزش و منزلت جایگاه دوست

در نگاه اندیشمندانه، گزینش دوست با «هنجار» عقل و «بینش» دوراندیشانه همراه است؛ زیرا دوست نیک، نه تنها در هنگام رفاه، بلکه در لحظات دشواری و بحران، پشتیبان و یاور انسان خواهد بود. از این‌رو، در متون کهن و آموزه‌های فرهنگی، دوست دانا به‌منزله سرمایه‌ای ارزشمند شناخته می‌شود که می‌تواند وحدت، اصلاح و خیر جمعی را تضمین کند و انسان را از آسیب‌ها و لغزش‌ها محفوظ بدارد. «ای پسر، مال به تدبیر مخور تا عاقبت، تشویر نخوری و دوست به هنجار و اختیار عقل گزین تا دشمن روی عاقلان نشوی... اگر کسی به چشم راست‌بین خرد در

او نگرَد، مزاج او بشناسد و بداند که آنچ در عاجل او را به کار آید، دوست است... من نیز ترا بدان دوست دانا رهنمونی کردم تا اگر روزی غریم حوادث دست در گریبان تو آویزد، به ذیل عصمت او اعتصام نمایی و رأی او را در مداخلت کارها مقتدای خویش گردانی یا اگر میان شما برادران ذات‌البینی افتد، در اصلاح آن دستبرد کفایت بنماید و موارد الفت و اخوت شما را از شوایب منازعت صافی دارد» (۱۴).

ارزش و جایگاه علم و دانش

در سنت‌های فکری و فرهنگی تمدن‌های بزرگ، علم و دانش همواره گوهری گران‌بها و نعمتی ماندگار تلقی شده است. چنان‌که در نقل‌قول بالا از وراوینی آمده است، علم نه تنها ابزاری برای نجات فرد در دنیا، بلکه سرمایه‌ای جاودانه برای سعادت در آخرت شمرده می‌شود. دانایی، نوری است که تاریکی جهل را می‌زداید و برخلاف مال و مقام، دچار زوال و فنا نمی‌شود. انسان صاحب دانش، خود را از بازی‌های گذرای دنیا می‌رهاند و بر کرامت خویش می‌افزاید. از این رو، ارزش دانش نه در سودهای مادی کوتاه‌مدت، بلکه در تأثیر عمیق و ماندگار آن بر خرد، رفتار و آینده بشر نهفته است. «ای پسر... رنج به تحصیل دانش بر تا روزگارت بیهوده صرف نشود که دنیا همه قاذوره‌ایست در این قاروره شفاف گرفته. اگر کسی به چشم راست‌بین خرد در او نگرَد، مزاج او بشناسد و بداند که آنچ در عاجل او را به کار آید، دوست است و آنچه در آجل منفعت آن را زوال نیست، دانش... گفت: ای ملک، آن نعمت که من دارم، علم است و حکمت و تا خلق را بهره‌تعلیم بیشتر دهم و افاضت آن بر خواهندگان بیشتر کنم، از عالم بی‌نهایتی مایه بیشتر گیرد و در خزانه حافظه من به هیچ امینی و حفیظی نیاز ندارد و دست هیچ متغلبی جبار و جابری قهار بدو نرسد و به وقت گذشتن از این منزل، انقطاع و جدایی او صورت نبندد و ثمره انتفاع آنجا زیادت دهد» (۱۴).

مقام و جایگاه علم و دانش در جامعه، نه تنها در ارتقای کیفیت زندگی، بلکه به‌عنوان یکی از پایه‌های تحقق عدالت اجتماعی و توسعه پایدار، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این مقام در قالب مؤلفه‌های فرهنگی، نظیر ارزش‌ها، علوم و فنون، هنجارها، نمادها، نقش‌ها، بینش‌ها و ساختارها، قابل تحلیل است.

پرداخت حق و حقوق بدون تأخیر

پرداخت به‌موقع حق هر کس، نه تنها نشانه‌ای از وجدان بیدار و تعهد اجتماعی است، بلکه از بروز بی‌عدالتی، رنج و تباهی نیز جلوگیری می‌کند. چنان‌که در کلام حکیمانه وراوینی نیز تأکید شده، انسان باید در دوران توانایی و سلامت، به یاد ناتوانی و زوال بیفتد و پیش از آن‌که فرصت از دست رود، حقوق دیگران را به‌درستی ادا کند. این نگاه، بر لزوم مسئولیت‌پذیری، رعایت حق‌الناس و تدبیر در عمل تأکید دارد و یکی از پایه‌های مهم عدالت اجتماعی به شمار می‌آید. «و همچنین هنگام فراغت از مشغولی و به‌وقت عز توانگری از ذل درویشی و در نعمت شادی از محنت دل‌تنگی و در صحت مزاج تن از عوارض بیماری و در فراخی مجال عمر از تنگی نفس بازپسین یاد آر تا حق هر کسی پیش از فوات فرصت و ضیاع وقت گزارده شود» (۱۴).

پرداخت حق و حقوق بدون تأخیر، یکی از اصول اساسی در ایجاد جامعه‌ای عادلانه و شفاف است که تأثیرات قابل‌توجهی بر روابط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارد. این مسئله نه تنها در زمینه‌های قانونی، بلکه در قالب فرهنگ شهروندی و حقوق شهروندی نوین نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. اهمیت آن، به‌ویژه در چارچوب مؤلفه‌هایی چون نقش‌ها، ارزش‌ها و ساختارهای جوامع مدرن و اسلامی، نمایان می‌شود.

شکاف میان حاکمیت و مردم و بی‌خبری از دشواری در معیشت

ایشان

آنگاه که صدای مردم به گوش تصمیم‌گیرندگان نرسد، نه عدالت پایدار خواهد ماند و نه رضایت عمومی شکل خواهد گرفت. «و

هر که گردشِ روزگار را مساعدِ خویش ببیند، پندارد که با همه آن مزاج دارد؛ همچون منعمی که به فصلِ تابستان، خیش خانه آسایش او را غلامانِ سیمین بناگوشِ زرین گوشوار به مروحه‌ای که سر زلف ایشان را مشویش کند، خوش می‌دارند، گمان برد که نیم‌سوختگانِ شرر آفتاب که محنت همه‌جای سایه‌وار در قفای ایشان می‌رود، در همان نصیب لذت و راحت‌اند، یا چون صاحب ثروتی که در موسم زمستان، هوای تابخانه را از تأثیرِ شعله آتشِ اثروش به فصلِ دی مزاجِ باحور دهد و با حورپیکرانِ ماه‌منظر، شرابِ ارغوانی بر سماعِ ارغوانی نوشد، حال آن کشتگانِ شکنجه سرما و افسردگانِ دم‌سردیِ روزگار که در پایانِ عقباتِ راضی گشته باشند تا مساعدِ ایشان به جای ساقِ هیزم بر آتش کوره توانگران نهند، از خود قیاس کند» (۱۴).

شکاف میان حاکمیت و مردم و بی‌خبری از دشواری‌های معیشتی آنان، یکی از چالش‌های جدی در جوامع معاصر است که می‌تواند انسجام اجتماعی را تضعیف کرده، اعتماد عمومی را کاهش دهد و کارایی سیاست‌ها را زیر سؤال ببرد. این شکاف، به‌ویژه زمانی آشکارتر می‌شود که مسئولان و تصمیم‌گیران، بدون آگاهی از واقعیت‌های روزمره زندگی مردم، اقدام به سیاست‌گذاری می‌کنند. بررسی این موضوع از منظر نمادها، نقش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها و ساختارها، امکان شناخت عمیق‌تر دلایل و راهکارهای آن را فراهم می‌سازد.

اهمیت رازداری (در میان نگذاشتن راز خود با دیگران)

افشای اسرار شخصی نزد هر کس، نه تنها می‌تواند امنیت روانی و اجتماعی فرد را تهدید کند، بلکه روابط انسانی را نیز متزلزل می‌سازد. بزرگان گفته‌اند: «رازِ کس در دلِ کس گنجایی ندارد، مگر در دلِ دوست» و همین نکته نشانگر آن است که راز، امانتی است که تنها نزد افراد شایسته باید سپرده شود. تجربه‌ها و آموزه‌های دینی و اخلاقی نیز گواه بر آن‌اند که نگه‌داشتن اسرار، نشانه پختگی، دانایی و وفاداری است. در دنیای پرشتاب امروز که

مرزهای حریم خصوصی به‌سادگی شکسته می‌شود، حفظ رازداری بیش‌ازپیش ضرورت می‌یابد. «گفته‌اند: رازِ کس در دلِ کس گنجایی ندارد، مگر در دلِ دوست... اگر تو این راز در پرده خاطر پوشیده داری، از حسنِ عهد و صدقِ وداد تو مستبدع نیست... دو عادت از لوازم نادانان است: یکی آن‌که سیم خود به کسی وام دهد که به ضراعت و شفاعت از او باز نتواند ستد؛ دوم آن‌که رازِ خویش با کسی گشاید که در استحفاظِ آن به غلاظ و شداد، سوگنددادن محتاج باشد و گفته‌اند: راز چیزی است که بالای آن در محافظت است و هلاکِ آن در افشاء، چنان‌که دزد را با کیک افتاد» (۱۴).

اهمیت رازداری و پرهیز از گشودن سفره دل با هر کس، به‌ویژه در جوامعی با ساختار فرهنگی مشخص و هویت‌های جمعی قوی، ریشه در مؤلفه‌های بنیادین فرهنگ دارد. رازداری نه تنها یک هنجار اجتماعی، بلکه ارزشی درونی شده است که در نقش‌های اجتماعی، بینش‌های فردی و نمادهای ارتباطی نمود می‌یابد و می‌تواند در حفظ انسجام اجتماعی و سلامت روانی افراد نقشی اساسی ایفا کند.

عدم پیش‌داوری در مناسبات فردی و اجتماعی (یک‌طرفه به قاضی نرفتن)

در ادبیات تعلیمی فارسی، این موضوع جایگاه ویژه‌ای دارد؛ چنان‌که در مرزبان‌نامه، داستانی حکیمانه از بازرگانی روایت می‌شود که با دیدن صحنه‌ای گمراه‌کننده، به جای تصمیم عجولانه، عقل و خویش‌داری را پیشه می‌کند و حقیقت ماجرا را از راه تحقیق درمی‌یابد. این حکایت نه تنها جلوه‌ای از عقلانیت رفتاری در سطح فردی است، بلکه پیامی اخلاقی و اجتماعی در بر دارد: برای داوری درست، باید از پیش‌داوری پرهیز کرد؛ زیرا حقیقت همواره در ورای ظواهر نهفته است. «بازرگان گفت: پیش از این، روی به وطن نهادن روی نبود، لیکن اکنون که موانع از راه برخاست، رأی آن است که روی به شهر خویش آرم و عیالی که در حباله حکم من بود، بازبینم تا بر مهر صیانتِ خویش هست یا

نی... چون به درِ سرایِ خود رسید، در بسته دید. به راهی که دانست، بر بام رفت و از منفذی نگاه کرد، زنِ خود را با جوانی دیگر در یک جامه خواب خوش خفته یافت. مرد را رعدۀ حمیت و ایّت بر اعضا و جوارح افتاد و جراحی سخت از مطالعۀ آن حال به درونِ دلش رسید، خواست که کارد برکشد و فرورود و از خونِ هر دو مرهمی از بهر جراحیِ خویش معجون کند؛ باز عنانِ تملک در دستِ کفایت گرفت و گفت: خود را مأمور نفس گردانیدن شرطِ عقل نیست تا نخست به تحقیقِ این حال مشغول شوم، شاید بود که از طولِ العهد غیبتِ من خبرِ وفات داده باشند و قاضیِ وقت به قَلتِ ذات‌الید و عَلتِ اعسار نفقه با شوهری دیگر نکاح فرموده. از آنجا به زیر آمد و حلقه بر درِ همسایه زد، در باز کردند، او اندرون رفت و گفت: من مردی غریبم و این زمان از راه دور می‌آیم، این سرا که در بسته دارد، بازگانی داشت سخت توانگر و درویش‌دار و غریب‌نواز و من هر وقت اینجا نزول کردم؛ کجاست و حالِ او چیست؟ همسایه واقعه‌ی حال بازگفت؛ همچنان بود که او اندیشید، نقشِ انداخته‌ی خویش از لوحِ تقدیر راست بازخواند، شکر ایزد تعالی بر صبرکردنِ خویش بگزارد» (۱۴).

عدم پیش‌داوری یا پرهیز از قضاوت شتاب‌زده، یکی از مهم‌ترین اصول در شکل‌گیری روابط سالم و مؤثر میان افراد در جامعه است. این اصل، علاوه بر بُعد اخلاقی، در ساحت‌های فرهنگی، اجتماعی و حتی حقوقی، جایگاهی اساسی دارد. بررسی این مفهوم از منظر مؤلفه‌های فرهنگی، درک عمیق‌تری از اهمیت آن در ساختارهای اجتماعی ارائه می‌دهد.

تغییر در احوالات از پس رسیدن به جاه و مقام (نکوهش جاه‌طلبی)

در جوامع انسانی، دستیابی به جاه و مقام گاه سبب دگرگونی در خلق و خوی افراد می‌شود؛ تا آنجا که بسیاری، گذشته و همراهان پیشین خود را فراموش کرده، در معاشرت با دیگران دچار تکبر و خودبزرگ‌بینی می‌گردند. این تغییر که برخاسته از جاه‌طلبی و

دلبستگی افراطی به مظاهر قدرت است، از دیرباز در فرهنگ‌ها و متون اخلاقی موردنکوهش بوده است. در مرزبان‌نامه نیز به‌روشنی به این نکته اشاره می‌شود که برخی افراد، چون از پایه‌ای نازل به مرتبه‌ای رفیع می‌رسند، خوی و رفتارشان دگرگون می‌شود و با آشنا و بیگانه به تحقیر و تفاخر می‌پردازند. این پدیده، نه تنها فرد را از اصالت انسانی دور می‌کند، بلکه به انسجام اجتماعی نیز آسیب می‌زند. «که بعضی مردم چون از پایه نازل به درجه رفیع رسند، خویِ ایشان بگردد و به اندازه گردش حال، تفاوتی در معاشرت و صحبت با بیگانه و آشنا پدید آرند. فردا که مشاطۀ تقدیر زلفِ ترا شانه زند و تو در آیینۀ بخت بزرگیِ خویش بینی و خردی من، مرا دندانِ آن طمع که تو چون دندانۀ شانه با من در درجه متوازی و متساوی باشی، نباید کند» (۱۴).

بررسی این پدیده از منظر مؤلفه‌هایی چون هنجار، نماد، نقش، بینش و ارزش، می‌تواند به فهم دقیق‌تر ابعاد و آثار آن کمک کند.

اصل برابری جنسیتی زن و مرد و تساوی حقوق و وظایف

در متون ادبی و فرهنگی نیز به این موضوع پرداخته شده و بر ضرورت احترام به شأن و حقوق برابر زنان و مردان تأکید شده است. داستان زاغ که درباره انتخاب شوهری فرمان‌پذیر و درعین حال احترام‌آمیز است، نشان‌دهندۀ دغدغه حفظ کرامت و تساوی زن در روابط اجتماعی و خانوادگی است. این نگرش، بیانگر ارزش‌های انسانی است که زن و مرد را در کنار هم و با حقوق و وظایف برابر به رسمیت می‌شناسد و به تحقق عدالت جنسیتی کمک می‌کند. «زاغ گفت...: لیکن می‌خواهم که ترا به شوهری دهم، چنان‌که فرمان‌پذیر و زیردست تو بود و پای از اندازه گلیمِ خویش زیادت نکشد. امروز بومی به استدعا کس فرستاده است، اگر به رضای تو مقرون می‌افتد، از همه او لایق‌تر، چه به هر ناکامی که از تو بیند، تن دردهد، هم به خدمت و مراعات تو ملجأ تواند بود و هم به حکم و فرمان تو ملجم، چون فاخته به طوقِ معنبر ننازد... زاغ‌بچه گفت: ای مادر، نیکو گفتی و در این سخن

عمارت‌های خوب که از ساحت آن بوی راحت به خلق خدای رسیده باشد، روی به خرابی نهد و بسی خون بی‌گناهان که در شیشهٔ سیانت نگاه داشته باشند، بر زمین ریخته شود» (۱۴).

نکوهش جنگ و خون‌ریزی در سطوح مختلف، به‌ویژه در جوامع مدرن و در بستر مؤلفه‌های فرهنگی، امری ضروری و بنیادین تلقی می‌شود. در این میان، عناصر فرهنگی، مانند هنجارها، نمادها، نقش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها، علوم و فنون، ساختارها و حقوق شهروندی، نقشی کلیدی در جهت‌دهی به نگرش‌های اجتماعی و تقویت فرهنگ صلح ایفا می‌کنند.

فرهنگ چاره‌جویی پیش از بروز مشکلات

مرزبان‌نامه، با بهره‌گیری از تمثیل و پند، بر لزوم چاره‌جویی پیش از بروز مشکلات تأکید دارد. نویسنده در نمونه‌ای از این اثر، با اشاره به امکان لغزش حتی در قدرتمندترین موجودات، چون شیر، بر این اصل عقلی تأکید می‌کند که در مواجهه با ناپایداری روزگار، خردمند کسی است که پیش از وقوع خطر، تدبیر و احتیاط را پیشه سازد. «این فسانه بهر آن گفتم تا بدانی که شیر نیز از این صفت که دارد، در عقل جایز است که بگردد و از معرض عوارض حالات بیرون نیست و چون وقوف بر مغبهٔ احوال آیام و نقص و ابرام او حاصل نیست و احتمال شری که اگر واقع شود، دفع آن در امکان دشوار آید، قائم قضیهٔ عقل باشد پیش از وقوع، چارهٔ آن جستن و به دیوار بست حزم و احتیاط پناهندن» (۱۴).

فرهنگ چاره‌جویی پیش از بروز مشکلات، یکی از ارکان بنیادین هر جامعه‌ای است که نه تنها در جلوگیری از بحران‌های احتمالی نقش دارد، بلکه به‌طور مستقیم به تقویت حقوق شهروندی و تحقق عدالت اجتماعی منجر می‌شود. این فرهنگ، مبتنی بر پیش‌بینی، تدبیر و اقدام پیشگیرانه، در تعامل با مؤلفه‌های فرهنگی همچون هنجارها، نمادها، نقش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها، علوم و فنون و ساختارها، می‌تواند به تثبیت و ارتقای وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جوامع یاری رساند.

آسودگی و فراغ خاطر من می‌طلبی، لیکن شوهری که من او را زدن و راندن توانم، در میان مرغان چه مقدار دارد و چون شوهر چنین باشد، مرا در میان طوایف مردمان و اقران چه سربلندی باشد؟ من از بهر رغادت عیش خویش و وغادت شوهر چگونه روا دارم که خود در حکم او باشم؟» (۱۴).

اصل برابری جنسیتی و تساوی حقوق و وظایف زن و مرد، از اصول بنیادین حقوق شهروندی و فرهنگ مدرن است که می‌تواند به تحقق عدالت اجتماعی و توسعهٔ پایدار کمک کند. این اصل نه تنها به‌عنوان معیار حقوقی، بلکه به‌عنوان یکی از ارکان مهم مؤلفه‌های فرهنگی شامل هنجار، نماد، نقش، بینش، ارزش، علوم و فنون و ساختار در جوامع مختلف شناخته می‌شود. این مؤلفه‌ها به‌طور هم‌زمان در تغییر نگرش‌ها و ارتقای وضعیت زنان و مردان نقش دارند.

نکوهش جنگ و خون‌ریزی در سطوح مختلف

ادب تعلیمی فارسی همواره کوشیده است تا در قالب حکایت‌ها و تمثیل‌های پندآموز، راه‌ورسم‌کشورداری، اخلاق نیکو و تدبیر در امور دنیا و دین را به مخاطبان، به‌ویژه پادشاهان و اهل سیاست، بیاموزد. مرزبان‌نامه که از جمله برجسته‌ترین آثار در این‌گونه به شمار می‌آید، با بیانی شیرین و زبانی آراسته، مفاهیمی ژرف و هشدارهایی حکیمانه را در قالب داستان‌هایی دل‌نشین عرضه می‌کند. در نمونه‌ای از این اثر، نویسنده با بهره‌گیری از تمثیل روباه و شیر، اندیشهٔ پرهیز از تجاوز به خانهٔ بیگانه و پرهیز از جنگ‌افروزی بی‌سبب را مطرح می‌سازد؛ چه آن‌که سلطه‌جویی بر دیگران، گاه پیامدهایی دارد که دامنگیر خود سلطه‌گر می‌شود و تباهی دنیا و آخرت را در پی دارد. «چنین گفته‌اند و این راه از بهر مسترشدان طریق راستی چنین رفته که روباه به در خانهٔ خویش چندان قوت دارد که شیر به در خانهٔ کسان ندارد و روشن است که لشکر و انبوهی حشر به در خانهٔ بیگانه کشیدن، متضمن ضررهاست که بدنامی دنیا و ناکامی آخرت آرد؛ چه بسی

فرهنگ آینده‌نگری و سرمایه‌گذاری برای آیندگان

فرهنگ آینده‌نگری و سرمایه‌گذاری برای نسل‌های آینده، نشانه‌ای از بلوغ فکری، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و پیوستگی میان نسل‌ها در یک جامعه است. در متون کهن فارسی، چون مرزبان‌نامه، این اندیشه در قالب گفت‌وگوهای حکیمانه بازتاب یافته است. آنجا که پیر دانا در پاسخ به پادشاه می‌گوید: «دیگران نشانند، ما خوردیم؛ ما بنشانیم، دیگران خورند»، اهمیت پیوستگی تاریخی و لزوم کاشتن امروز برای بهره‌برداری فردا را یادآور می‌شود. چنین نگاهی، پایه‌گذار توسعه پایدار و تضمین‌کننده رفاه آیندگان در هر جامعه است. «پادشاه گفت: درختی که تو امروز نشانی، میوه آن کجا توانی خورد؟ پیر گفت: دیگران نشانند، ما خوردیم؛ ما بنشانیم، دیگران خورند» (۱۴).

نگاه به آینده و سرمایه‌گذاری برای آیندگان، یکی از مفاهیم بنیادین در جوامع پیشرفته و مسئولیت‌پذیر است. این نگرش که مبتنی بر دوراندیشی، تدبیر و مسئولیت جمعی است، به‌طور مستقیم در تقویت حقوق شهروندی و شکل‌گیری آینده‌ای پایدار و عادلانه برای نسل‌های بعدی نقش دارد. با تکیه بر مؤلفه‌های فرهنگی چون هنجارها، بینش‌ها، ارزش‌ها و ساختارها، می‌توان جامعه را در مسیر توسعه و عدالت بین‌نسلی هدایت کرد.

شرح وظایف و سلسله‌مراتب سازمان‌ها و نهادهای دولتی و عدم دخالت در شرح وظایف یکدیگر

رعایت دقیق شرح وظایف و احترام به سلسله‌مراتب سازمانی، از ارکان اساسی حاکمیت قانون و کارآمدی ساختارهای دولتی است که علاوه بر حفظ نظم و انسجام در مدیریت کشور، موجب افزایش اعتماد عمومی به دستگاه‌های دولتی و ارتقای عدالت و پاسخ‌گویی می‌شود.

«کارگزاران و گماشتگان باید که درست‌رای و راست‌کار و ثواب‌اندوز و ثنادرست و پیش‌بین و آخراندیش و عدل‌پرور و رعیت‌نواز باشند و هر یک بر جاده انصاف، راسخ‌قدم و به

نگاه‌داشت حدّ شغل خویش مشغول و مقام هر یک معلوم و اندازه محدود، تا پای از گلیم خود زیادت نکشد» (۱۴).

در جوامع مدرن، تعیین دقیق شرح وظایف هر سازمان و رعایت سلسله‌مراتب، به‌عنوان اصول بنیادین کارآمدی و نظم در اداره امور کشور شناخته می‌شود. این اصل، علاوه بر بُعد قانونی، از نظر اجتماعی و فرهنگی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد و موجب ارتقای شفافیت، مسئولیت‌پذیری و کارایی در نهادهای دولتی می‌گردد. تفکیک و رعایت دقیق شرح وظایف و سلسله‌مراتب سازمانی، همراه با پرهیز از دخالت در وظایف دیگر نهادها، نه تنها موجب افزایش نظم، کارایی و پاسخ‌گویی در دستگاه‌های دولتی می‌شود، بلکه به تقویت فرهنگ شهروندی، ارتقای حقوق شهروندی و افزایش اعتماد عمومی منجر می‌گردد. این امر زمینه‌ساز پیشرفت اجتماعی، توسعه پایدار و عدالت در جامعه است.

نتیجه‌گیری

ادبیات کلاسیک فارسی همواره بازتاب‌دهنده خرد جمعی، باورهای فرهنگی و آموزه‌های اخلاقی جامعه ایرانی بوده و همچون آینه‌ای تمام‌نما، نمایانگر ارزش‌ها و الگوهای رفتاری دوران خویش است. «مرزبان‌نامه» از مهم‌ترین منابعی به شمار می‌آید که به شکلی نظام‌مند، تصویری جامع از فرهنگ رفتاری، اجتماعی و حکمرانی روزگار خود ارائه کرده است. این اثر با بهره‌گیری از روایت‌های تمثیلی، تاریخی، پندآموز و اخلاقی، بستری مناسب برای شناسایی و تحلیل مؤلفه‌های فرهنگ شهروندی فراهم می‌کند.

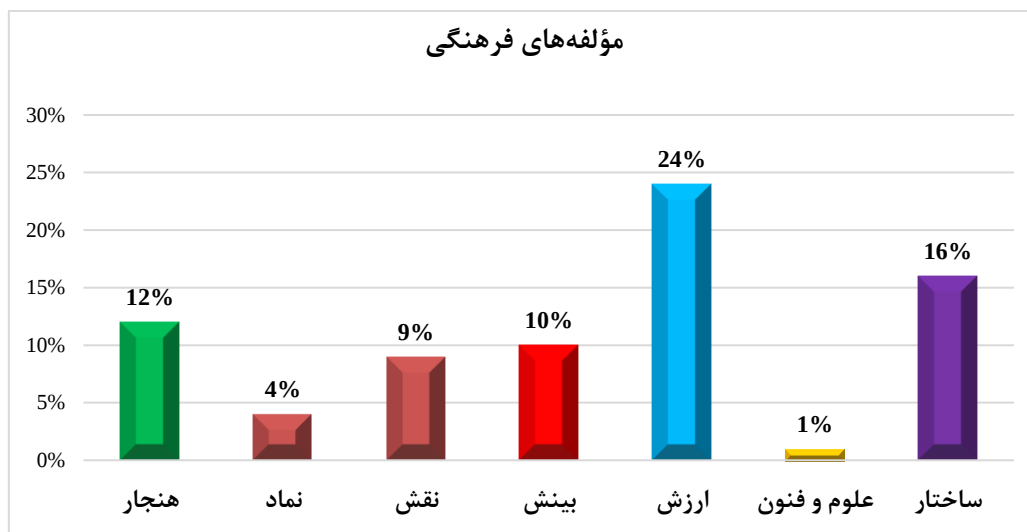
در همین راستا، پژوهش حاضر با اتکا به نظریه دگرگونی ارزشی و مؤلفه‌های هفت‌گانه فرهنگی اینگلهارت، در پی آن است که بازتاب مفاهیم فرهنگ شهروندی را در این متن بررسی و تحلیل کند و نقش هر یک از مؤلفه‌های نماد، نقش، بینش، ارزش، ساختار، هنجار و دانش را در تکوین این مفاهیم واکاوی نماید. هدف آن است که مشخص شود هر اثر تا چه میزان و از چه زاویه‌ای در

تبیین روابط شهروندی، تعاملات اجتماعی، ارزش‌های مدنی و نظم اخلاقی ایفای نقش کرده است. این مقایسه می‌تواند تصویری روشن از جایگاه فرهنگ و حقوق شهروندی در میراث نوشتاری فارسی ارائه دهد.

در ادامه روند پژوهش، تحلیل‌های مقدماتی مبتنی بر مؤلفه‌های فرهنگ شهروندی، به تفکیک در مورد این اثر انجام پذیرفته و

نمونه‌هایی از آن ارائه شده است. نتایج این تحلیل‌ها نشان می‌دهد مرزبان‌نامه، با توجه به زمینه‌های تاریخی، رویکردهای تربیتی، ساختار حکومتی و نوع مخاطبان خود، بر برخی از مؤلفه‌های فرهنگ شهروندی بیش از دیگر مؤلفه‌ها تأکید داشته است.

درصد فراوانی هر یک از مؤلفه‌های فرهنگ شهروندی در اثر مرزبان‌نامه، در نمودار ذیل به صورت تفصیلی ارائه شده است.



شکل ۱. درصد فراوانی مؤلفه‌های هفت‌گانه فرهنگ در مرزبان‌نامه بر اساس نظریه اینگلهارت

این نمودار که مؤلفه‌های هفت‌گانه فرهنگ در مرزبان‌نامه را بر اساس نظریه اینگلهارت ترسیم کرده است، نشان می‌دهد که این مؤلفه‌ها با فراوانی‌های متفاوتی در متن حضور دارند. در مجموع، ۷۶ مورد از عناصر فرهنگی شناسایی شده که میان مؤلفه‌های مختلف توزیع شده‌اند.

بیشترین بسامد مربوط به مؤلفه «ارزش‌ها»، با ۲۴ مورد، است. این فراوانی بالا بیانگر آن است که مرزبان‌نامه به شکل چشمگیری بر تبیین و ترویج ارزش‌های فرهنگی تمرکز دارد. ارزش‌ها در این اثر جایگاهی بنیادین دارند و نشان‌دهنده برجستگی اصول اخلاقی، اجتماعی و رفتاری در ساختار مفهومی اثر هستند. چنین تأکیدی، اهمیت هنجارها و مبانی کلیدی فرهنگ را در شکل‌دهی به رفتارهای فردی و جمعی بازتاب می‌دهد.

پس از آن، مؤلفه «ساختار»، با ۱۶ مورد، در جایگاه دوم قرار دارد. این امر حاکی از آن است که اثر، افزون بر پرداختن به ارزش‌ها، به

ساختارهای اجتماعی و نهادی نیز توجه داشته است. این ساختارها می‌توانند شامل روابط سلسله‌مراتبی، تعامل میان افراد و نهادهای فرهنگی و حکومتی باشند که زمینه را برای تحقق سایر مؤلفه‌ها فراهم می‌کنند.

مؤلفه «هنجار»، با ۱۲ مورد، در رتبه سوم قرار گرفته است. هنجارها بیانگر قواعد رفتاری پذیرفته‌شده در جامعه‌اند که موجب حفظ نظم و هماهنگی اجتماعی می‌شوند. حضور پررنگ این مؤلفه در متن، تأکیدی است بر اهمیت آموزش رفتارهای پسندیده و جلوگیری از بروز ناهنجاری‌ها.

«بینش‌ها» نیز با ۱۰ مورد، سهم قابل‌توجهی از مؤلفه‌های فرهنگی را به خود اختصاص داده‌اند. این مؤلفه به نگرش‌ها، باورهای فلسفی یا دینی اشاره دارد که مبنای ارزش‌ها و هنجارها را شکل می‌دهند. تأکید بر این بُعد، نشان‌دهنده توجه نویسنده به چارچوب‌های فکری و ذهنی مخاطب است.

هنجارها و بینش‌ها و کم‌توجهی به نمادها و علوم، کاملاً با ماهیت تعلیمی و اخلاقی این اثر کهن هم‌خوانی دارد.

در مجموع، نتایج کیفی و کمی پژوهش نشان می‌دهد که ادب کلاسیک فارسی، افزون بر ارزش ادبی و تاریخی، واجد ظرفیت‌های فرهنگی قابل‌بازتفسیر برای تقویت اخلاق مدنی و توسعه فرهنگ شهروندی در جامعه معاصر است، مشروط بر آن‌که این بازخوانی با رویکردی انتقادی، آگاه به زمینه تاریخی و مبتنی بر تمایز میان افق سنتی و مفاهیم مدرن انجام گیرد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Persian classical literature, particularly didactic and ethical prose, constitutes one of the most enduring repositories of Iranian cultural memory and has historically functioned as a medium for transmitting moral principles, social norms, political wisdom, patterns of interpersonal conduct, and models of governance. Among the major works in this tradition, *Marzban-nameh* occupies a distinctive position because it combines literary artistry with practical instruction and embeds ethical, social, and political teachings within allegorical narratives, often narrated through the voices of animals. The work is therefore not merely a literary artifact but also a cultural text through which assumptions

«نقش‌ها»، با ۹ مورد، به جایگاه‌ها و وظایف افراد در ساختار اجتماعی می‌پردازند. این میزان نشان می‌دهد که نویسنده تا حدی درصدد ترسیم انتظارات رفتاری و جایگاه‌های اجتماعی افراد نیز بوده است.

«نمادها»، با ۴ مورد، فراوانی نسبتاً کمی دارند. این امر می‌تواند بیانگر آن باشد که مرزبان‌نامه کمتر به نشانه‌ها و سمبل‌های فرهنگی پرداخته و بیشتر بر مضامین اخلاقی و اجتماعی تمرکز داشته است. در نهایت، مؤلفه «علوم و فنون»، تنها با یک نمونه، کمترین حضور را در میان مؤلفه‌ها دارد. این مسئله نشان می‌دهد که این اثر ادبی عمدتاً به وجوه تربیتی، اخلاقی و فرهنگی معطوف است و کمتر به ابعاد تخصصی، علمی یا فنی توجه داشته است.

ترکیب و توزیع این مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که مرزبان‌نامه اثری است که عمدتاً بر ابعاد اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی متمرکز است و با نگاهی حکمت‌آمیز می‌کوشد الگوهایی رفتاری و فکری برای مخاطب ارائه دهد. غلبه مؤلفه‌هایی همچون ارزش‌ها، ساختارها، concerning justice, authority, responsibility, social order, knowledge, friendship, moderation, and public welfare can be reconstructed. Persian literature has repeatedly contributed to the formation and preservation of Iranian collective identity, especially by transmitting models of desirable conduct and social obligation across generations (13, 15). In contemporary societies, however, citizenship is no longer confined to formal membership in a political community or the possession of legal status; it increasingly encompasses participation, responsibility, tolerance, respect for law, recognition of diversity, social trust, public accountability, and reciprocal rights and duties between individuals and society (5, 8, 10).

Accordingly, the principal objective of this study was to identify the cultural components represented in *Marzban-nameh*, interpret their relationship with modern citizenship concepts, and examine the capacity of this classical work to contribute to the development of civic culture. The study was theoretically grounded in Ronald Inglehart's theory of value transformation, particularly the transition from materialist values centered on economic and physical security toward postmaterialist values emphasizing participation, self-expression, quality of life, trust, tolerance, and individual agency (1, 2, 16). Within this framework, the research sought to establish a conceptual relationship between the ethical and literary heritage of the past and the cultural requirements of contemporary citizenship without collapsing the historical distinction between traditional political morality and modern civic rights.

Inglehart's theory provides an appropriate framework for examining the relationship between culture, social transformation, and citizenship because it regards cultural systems as relatively stable yet historically changeable configurations of values, attitudes, beliefs, and forms of knowledge transmitted across generations. Inglehart argues that economic, political, technological, and social transformations gradually alter cultural priorities and that these changes are especially visible in the movement from survival-oriented values toward values of autonomy, participation, trust, tolerance, and

self-expression (1, 2). His account is based on two interconnected assumptions: the scarcity hypothesis, according to which individuals assign the greatest subjective value to needs that are in short supply, and the socialization hypothesis, according to which fundamental value orientations are largely shaped during formative years and continue to influence behavior over the life course (3, 17). These assumptions clarify why cultural change is neither instantaneous nor uniform and why inherited values may continue to affect political and social behavior even after material conditions have changed. Inglehart's later formulation of cultural evolution further emphasizes that changes in existential security reshape motivations, interpersonal trust, political participation, gender attitudes, and orientations toward authority (16). In the present study, this framework was operationalized through seven cultural components: norms, symbols, roles, insights or worldviews, values, sciences and techniques, and structures. These components made it possible to analyze *Marzban-nameh* not simply as a collection of moral stories but as a structured representation of cultural expectations. Norms refer to accepted rules of conduct; symbols convey broader meanings through images, metaphors, and narratives; roles define expected patterns of behavior associated with social positions; insights refer to dominant beliefs and interpretive frameworks; values distinguish desirable from undesirable

conduct; sciences and techniques represent practical and intellectual capacities; and structures organize reciprocal rights, duties, and institutional relations (3). This analytical model was complemented by modern theories of citizenship that emphasize legal equality, participation, social responsibility, collective belonging, and cultural inclusion (10-12). Thus, the theoretical framework permitted a comparative reading in which classical ethical teachings were evaluated in relation to contemporary civic concepts while retaining sensitivity to the distinct historical contexts in which they emerged.

The study employed a qualitative descriptive-analytical method based on close textual reading, conceptual extraction, thematic classification, and comparative interpretation. The primary text was *Marzban-nameh* in the edition attributed to Sa'd al-Din Varavini, which preserves the ornate prose, allegorical narratives, political counsel, and ethical instruction characteristic of the work (14). The unit of analysis consisted of passages, maxims, narrative episodes, and advisory statements that directly or indirectly reflected individual conduct, social relations, public administration, political authority, legal judgment, economic responsibility, or collective welfare. In the first stage, relevant passages were identified through repeated reading of the text. In the second stage, the selected materials were coded according to the seven cultural components derived from Inglehart's framework. In the third stage, each

coded passage was compared with concepts associated with modern citizenship, including responsibility, public participation, equality, justice, respect for law, accountability, tolerance, social trust, meritocracy, protection of public property, gender equality, peace, foresight, intergenerational responsibility, and institutional transparency. The study did not assume that medieval ethical concepts are identical to modern citizenship rights; rather, it examined points of semantic correspondence, functional similarity, and cultural continuity. The analysis also drew upon lexical and conceptual definitions of the city, citizen, and citizenship. In Persian lexicography, the city is defined as an organized settlement and the historical term for citizen is associated with belonging to and being bound to the city (4). Modern legal and social definitions, by contrast, describe citizenship as a status involving equal membership, rights, duties, and participation within a political community (5, 6). To enhance analytical consistency, every textual example was assigned to the component that represented its dominant cultural function, although some passages could logically relate to more than one category. Frequencies were then calculated to indicate the relative prominence of the seven components. The quantitative frequency analysis was used only as a supplementary descriptive tool and did not replace interpretive analysis. The final interpretation integrated textual evidence, cultural classification, and citizenship concepts to determine how the

ethical teachings of *Marzban-nameh* might be reconsidered as resources for civic education and cultural development.

The findings revealed that *Marzban-nameh* contains a broad and internally coherent set of themes corresponding to major dimensions of civic culture. A total of 76 cultural instances were identified. Values constituted the most frequent category, with 24 instances, followed by structures with 16, norms with 12, insights with 10, roles with 9, symbols with 4, and sciences and techniques with 1 instance. The predominance of values confirms that the work is fundamentally ethical and didactic, emphasizing standards through which individual and governmental conduct should be evaluated. Among the most prominent themes were justice-oriented governance, fair judgment, protection of public property, avoidance of extravagance, appointment of qualified officials, resistance to flattery, meritocracy over kinship and inherited privilege, fiscal balance, nonuse of military power against the population, rational lawmaking, timely fulfillment of obligations, social awareness of poverty, confidentiality, avoidance of prejudgment, criticism of ambition and arrogance, respect for knowledge, condemnation of war, preventive problem-solving, intergenerational responsibility, and organizational division of duties. These findings are consistent with the view that citizenship involves more than legal entitlements and also includes learned dispositions, public ethics, participation,

responsibility, and the capacity to live with others (10, 11). Justice appeared as the central principle linking political authority to public security and social legitimacy. In *Marzban-nameh*, the ruler is repeatedly advised to act with fairness, protect subjects, avoid arbitrary decisions, listen to opposing claims, and prevent corruption. Such teachings correspond to contemporary expectations of accountability, legal equality, impartial administration, and protection of citizens' rights. The emphasis on preserving public wealth and preventing misuse of collective resources reflects the civic principle that government officials are custodians rather than owners of public assets. Similarly, the insistence on selecting competent and experienced administrators corresponds to modern meritocratic norms and the expectation that public positions should be allocated according to competence rather than family affiliation. The text's criticism of war, coercion, and the misuse of military power also aligns with contemporary civic values of peace, human security, and governmental restraint. Although these teachings originated within a monarchical and hierarchical context, their ethical logic can be reinterpreted in relation to modern institutional responsibility and the rule of law (8, 9).

The distribution of cultural components demonstrates that *Marzban-nameh* gives priority to moral values and institutional order rather than technical knowledge or symbolic representation. This pattern is compatible with

the didactic purpose of the work, which aims to shape judgment, behavior, and political prudence through exemplary narratives. The high frequency of values indicates that civic conduct in the text is primarily framed as an ethical responsibility, while the prominence of structures shows that desirable conduct is expected to be supported by organized roles, administrative boundaries, and systems of authority. Norms and insights reinforce this order by defining acceptable behavior and supplying the intellectual assumptions through which such behavior becomes meaningful. From Inglehart's perspective, the persistence of values concerning justice, trust, responsibility, and restraint illustrates how cultural orientations can survive across historical periods even when their institutional expressions change (1, 16). Nevertheless, the application of these teachings to contemporary citizenship requires critical reinterpretation. Modern citizenship is based on legal equality, popular sovereignty, universal rights, inclusion, and participation, whereas *Marzban-nameh* was composed in a hierarchical political environment centered on royal authority. Therefore, the text should not be treated as a complete or direct theory of modern citizenship. Its importance lies instead in its ability to provide culturally familiar narratives through which contemporary civic principles can be taught, discussed, and localized. For example, stories concerning impartial judgment can support education about due process; passages on public wealth

can reinforce anti-corruption values; reflections on social hardship can cultivate empathy and governmental responsiveness; and teachings on foresight can be related to sustainable development and intergenerational justice. Citizenship education becomes more effective when it connects universal principles with historically and culturally recognizable materials (10). The study therefore suggests that selected narratives from *Marzban-nameh* can be incorporated into educational curricula, teacher-training programs, civic workshops, cultural policy, media productions, and public ethics initiatives. Such use should remain analytical rather than celebratory and should distinguish historically specific assumptions from concepts that possess broader ethical relevance. In this manner, classical literature may serve as a bridge between cultural heritage and contemporary civic development, strengthening social trust, public responsibility, and a sense of shared cultural ownership (7, 12).

The study concludes that *Marzban-nameh* possesses considerable potential for the cultural interpretation and education of modern citizenship concepts. Its narratives and maxims contain sustained reflections on justice, responsibility, merit, knowledge, moderation, public welfare, institutional order, social trust, peace, and ethical governance. The predominance of values, structures, norms, and insights demonstrates that the work is chiefly concerned with the moral and

social foundations of orderly collective life. Although its political assumptions belong to a historical context different from that of modern democratic citizenship, many of its ethical teachings can be critically reformulated in relation to present-day concerns such as accountability, equal treatment, protection of public resources, prevention of corruption, responsible leadership, social solidarity, and sustainable development. The principal contribution of the study is therefore not the claim that modern citizenship already existed in classical Persian prose, but the demonstration that Persian literary heritage contains concepts capable of entering into a productive dialogue with contemporary civic thought. Such a dialogue can enrich citizenship education by grounding abstract civic principles in culturally familiar narratives and by showing that ethical responsibility, concern for the public good, and criticism of arbitrary power have deep roots in Persian intellectual and literary traditions. The findings also indicate that the development of civic culture does not require a rejection of historical heritage; rather, it requires an informed and critical rereading that separates transferable ethical insights from context-bound political assumptions. Through such an approach, *Marzban-nameh* can contribute to the formation of a civic culture that is historically conscious, ethically grounded, socially responsible, and responsive to the needs of contemporary society.

References

1. Inglehart RF. Modernization and Postmodernization: Cultural, Economic, and Political Change in 43 Societies. Shokri Y, editor. Tehran: Ney Publishing; 1998.
2. Inglehart RF. Cultural Transformations and Value Changes in Industrial Societies. Fazeli M, editor. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies; 1994.
3. Inglehart RF. Cultural Change in Advanced Industrial Societies. Vatar M, editor. Tehran 2003.
4. Dehkhoda AA. Dehkhoda Dictionary. Tehran: University of Tehran; 1998.
5. Iranmanesh MR. The Concept of Citizenship. Tehran: Negah-e Moaser Publishing; 2015.
6. Black HC. Black's Law Dictionary. 6th ed. U.S.A.: West Publisher; 2011.
7. Fakuhi N. Key Concepts of Citizen and Citizenship Culture in Iran. Tehran: Sarmayeh Newspaper; 2008.
8. Faulks K. Citizenship. Delforooz MT, editor. Tehran: Kavir Publishing; 2002.
9. Bayat A. Citizenship and Social Changes. Tehran: Ney Publishing; 2007.
10. Banks JA. Diversity, Group Identity, and Citizenship Education in a Global Age. Educational Researcher. 2008;37(3):129-39.
11. Sears A, Hebert Y. Citizenship Education: Canadian Education Association; 2005.
12. Naqizadeh S. Citizenship Rights and Social Transformations. Tehran: Mizan Publishing; 2006.
13. Safa Z. History of Literature in Iran. 14th ed. Tehran: Ferdows Publishing; 1999.
14. Varavini Sda-D. Marzban-nameh. 11th ed. Khatib Rahbar K, editor. Tehran: Safi Alishah; 2007.
15. Rastegar Fasaei M, Esna Ashari A. Iranian Identity in Persian Literature up to the Mongol Invasion. Social Sciences and Humanities of Shiraz University. 2005(42):69-80.
16. Inglehart RF. Cultural Evolution: People's Motivations Are Changing, and Reshaping the World. Attarzadeh B, editor. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company; 2021.
17. Inglehart RF, Abramson PR. Economic Security and Value Change. Nameh-ye Pajouhesh. 1999(14-15):59-106.